



تریبون رسمی بسیج  
دانشجویی دانشگاه تهران



ویژه‌نامه ۱۳ آبان

# به نام انقلاب

به نام انقلاب، به کام احباب

تریبون مقدس

کنکاشی در اسناد لانه جاسوسی





نشریه سپیدار **تربیون رسمی بسیج دانشجویی دانشگاه تهران**

شماره ۱۷۷ **ویژه نامه ۱۳ آبان ۱۴۰۰**

مدیر مسئول: **هادی نصر**

سر دبیر: **شورای سردبیری**



# فهرست

## هاجرای یک استعفا

بررسی تأثیر تسخیر سفارت بر استعفای دولت موقت

صفحه ۴



## یک اقلیت مخالف

ملاحظات در ابعاد حقوق بین الملل واقعه تصرف سفارت آمریکا

صفحه ۵



## به نام انقلاب، به کام

آرمان‌های انقلاب دستخوش امیال

صفحه ۷



## دیوار

بررسی وجه استعماری علم و تکنولوژی

صفحه ۸



## کنکاشی در اناد لانه جاسوسی

مصاحبه با امین فرج‌اللهی - پژوهشگر تاریخ انقلاب

صفحه ۱۰



## علم انسانی الاهی؛ از ایده تا واقعیت

بررسی فرآیند دستیابی به علوم انسانی اسلامی

صفحه ۱۳



## احیای معصومیت از دست رفته

بررسی نسبت صدا و سیما با اعتماد عمومی

صفحه ۱۵



## دانشجو و ما، ادراک ما، دانشجو

اهمیت جایگاه دانشجو در کنش‌های سیاسی

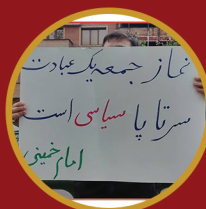
صفحه ۱۶



## تریبون مقدس

جایگاه نماز جمعه در هندسه‌ی اندیشه‌ی اسلامی

صفحه ۱۷





انقلاب بودند، درباره ادعای دکتر یزدی مبنی بر اطلاع شورای انقلاب اظهار می‌دارند: «اولاً شورای انقلاب کی و طی چه حکمی به آقای دکتر یزدی گفته بود که با آمریکا کج دار و مریز رفتار کند که ایشان این اظهار را کردند؟ من این را به عنوان عضوی از شورای انقلاب تکذیب می‌کنم. هرگز شورای انقلاب چه مستقیم و چه غیر مستقیم، چه به دولت و چه به وزیر خارجه نگفته است که با آمریکا کج دار و مریز رفتار کند. اگر اینطور بوده و می‌توانند، باید ثابت کنند. دوم این که شورای انقلاب از این که قرار است هیئت ایرانی در الجزایر با برژینسکی ملاقات کند مطلقاً خبر نداشت.»

البته باید گفت که ارتباط حسنه دولت موقت با دولت ایالات متحده صرفاً به ملاقات بازرگان با برژینسکی محدود نبود. یکی از عواملی که باعث شد تا همزمان با تصرف لانه جاسوسی، مهندس بازرگان به همراه کابینه‌اش استعفا دهد، این بود که وی با اتفاقی که روز سیزدهم آبان افتاد، رؤیایش که ارتباط و تعامل حسنه با آمریکایی‌ها بود را بر باد رفته می‌دید. اصلاً همین روابط پشت پرده بازرگان با آمریکایی‌ها بود که کارتر را از عدم واکنش ایران به پذیرش محمدرضا پهلوی از سوی آمریکا مطمئن کرده بود.

اوایل آبان ماه ۵۸ «هنری پرشت» مدیر بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا، وارد ایران شد تا اعلام کند آمریکا تصمیم گرفته است به دلایل بشردوستانه به شاه اجازه ورود به این کشور را بدهد. پرشت خواست تا دولت موقت، محافظت کافی را از تمامی پرسنل سفارت در قبال هرگونه اقدامی در مقابل انجام گروگان‌گیری فراهم آورد. به گفته پرشت، بازرگان و یزدی قول دادند که موجبات حفاظت سفارتخانه آمریکا در ایران را فراهم آورند. کارتر نیز بعدها در اظهارات خود به عنوان دلیل موافقت با پذیرش شاه می‌گوید: «مسئولان امر در ایران قول داده‌اند از شهروندان ما در ایران

سیزدهم آبان ماه ۵۸ نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی به حساب می‌آید. نقطه عطفی که امام خمینی به لحاظ اهمیت‌اش، از آن با عنوان «انقلاب دوم» یاد کرد. تسخیر سفارت آمریکا گرچه یک‌روزه اتفاق افتاد، اما ریشه وقوع‌اش را باید در دو اتفاق جستجو کرد؛ سفر شاه معزول ایران به آمریکا و ملاقات مهندس بازرگان به‌عنوان رئیس دولت موقت با برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر. این دو حادثه در کنار بی‌اعتمادی مردم ایران به

آمریکایی‌ها منجر به ایجاد نگرانی در جامعه انقلابی ایران نسبت به بروز خطرات احتمالی برای انقلاب اسلامی (خطرانی از جنس کودتای ۲۸ مرداد) شد.

تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، علاوه بر آنکه در خط مشی انقلاب اسلامی برای ادامه مسیر، تأثیر به‌سزایی داشت، سرنوشت بازرگان و دولت موقت را نیز رقم زد. درست فردای تصرف سفارت جاسوسی ایالات متحده، مهندس بازرگان با تقدیم استعفای خود به امام خمینی (ره)، عملاً دولت موقت را منحل اعلام کرد. اما چرا عمر دولت موقتی که تنها نه ماه از روی کار آمدنش می‌گذشت، با تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، پایان یافت؟

پاییز ۱۳۵۸ مهندس بازرگان در ادامه روابط دیپلماتیک دولت موقت با آمریکا، در سفری که به الجزایر داشت، به مدت دو ساعت پشت درهای بسته به گفتگو با برژینسکی نشست. در حالی که نه امام خمینی (به عنوان رهبر انقلاب) و نه شورای انقلاب، نه از اصل ملاقات و نه از محتوای آن، هیچ اطلاعی نداشتند. گرچه مهندس بازرگان مدعی است که از ابراهیم یزدی به عنوان وزیر خارجه خواهش کرده است شب قبل از مسافرت به الجزایر خدمت امام رسیده و از ایشان سوال کند که روابط ما با آمریکا چگونه است و چگونه بهتر است باشد و ما چه نظری داریم یا ایشان چه فرمایشی دارند. همچنین ابراهیم یزدی می‌گوید: «از امام پرسیدم که آیا نظرشان بر قطع روابط با آمریکاست؟ ایشان جواب داد: «خیر، با آنها کج دار و مریز» رفتار کنید.»

اما مرحوم سید احمد خمینی ضمن تکذیب ادعای مهندس بازرگان و یزدی می‌گوید: «امام ابتدا از ملاقات بازرگان با برژینسکی اطلاع نداشتند. حتی دکتر یزدی پس از مراجعت از سفر نیز جریان را به اطلاع امام نرساند. من در آن ملاقات حضور داشتم و فقط راجع به کسالت شاه مخلوع مطالبی معروض داشت و درباره ملاقات بازرگان با برژینسکی صحبتی به میان نیامد.» همچنین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در آن مقطع عضو شورای





حفاظت کنند.» (جیمز بیل، کتاب شیر و عقاب)  
 مرحوم هاشمی رفسنجانی در یکی از نمازجمعه‌های تهران در سال ۶۴، با اشاره به این ملاقات و قول مرحوم بازرگان و یزدی به پرشت، گفت: «همین امروز سندی خواندم که قدری غصه‌ام شد. که این‌ها (لیبرال‌ها) هم ارتباط قوی با آمریکا دارند، چون کارتر در کتابی که منتشر کرده، نوشته است که وقتی که ما می‌خواستیم شاه را به آمریکا ببریم، با رئیس دولت ایران (مهندس بازرگان) صحبت کردیم و موافقت او را جلب کردیم و بعد به آمریکا بردیم. من که این را خواندم دود از کله‌ام بالا رفت که چطور می‌شود ما عضو شورای انقلاب بودیم، رهبر ما بالای سر

با تصرف سفارت آمریکا مهندس بازرگان به این واقعیت پی برد که دیگر رؤیای او و هم‌قطارانش، یعنی تعامل با ایالات متحده، دست‌نیافتنی‌تر از همیشه شده و ادامه فعالیت دولت موقت نیز بی‌فایده خواهد بود.  
 از همین رو باید گفت تسخیر لانه جاسوسی آمریکا علاوه بر این که روابط ایران و آمریکا را وارد مرحله تازه‌ای کرد، سقوط دولت موقت به ریاست مرحوم بازرگان را نیز رقم زد.

همه ما بود و مسأله‌ای به این مهمی، در آن مقطع، بدون اطلاع ما انجام بشود.»

با اینکه مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب در دو حرکت» عنوان می‌کند که استعفای دولت موقت در روز چهاردهم آبان ۵۸، ربطی به اقدام دانشجویان پیرو خط امام ندارد، باید گفت که بنا بر گواه تاریخ، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا نقطه پایانی بود بر روابطی که دولت موقت با دولت کارتر دنبال می‌کرد.

## یادداشت

محمدحسن احمدی | کارشناسی حقوق



# یک اقلیت مخالف

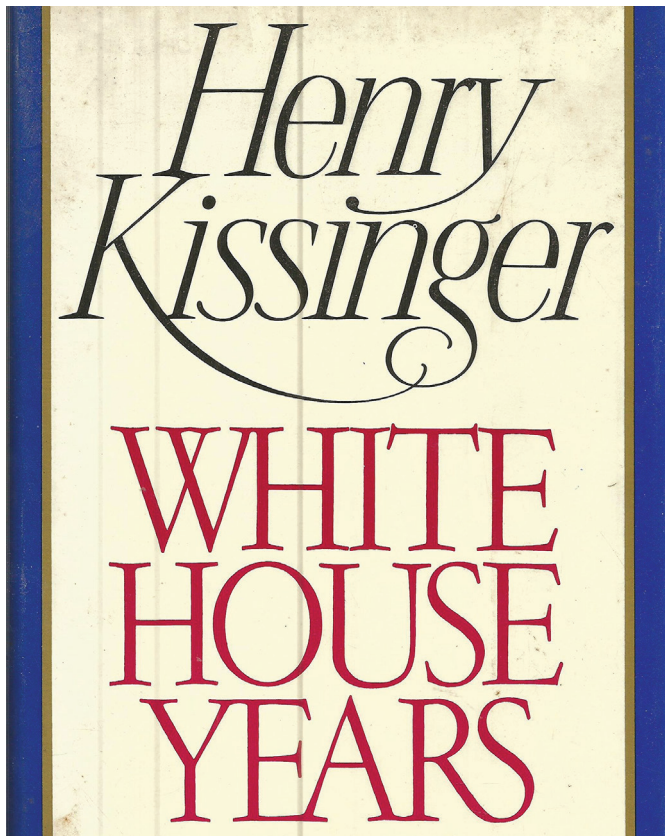
ملاحظات در ابعاد حقوق بین‌الملل واقعه تصرف سفارت آمریکا

در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۷۹ آمریکا دادخواستی علیه جمهوری اسلامی ایران در رابطه با اختلاف مربوط به تصرف سفارت و نگهداری اعضای کارکنان دیپلماتیک و کنسولی و برخی دیگر از اتباع آمریکایی به عنوان گروگان، به دفتر دیوان بین‌المللی دادگستری تسلیم کرد. ایران جهت ارائه استدلال‌های خود در مورد مسائل حقوقی و وقایع مربوط به این قضیه در دیوان حاضر نشد و تنها به ارسال دو نامه با اشاره به ریشه‌های عمیق و ویژگی‌های اساسی انقلاب اسلامی و در اعتراض به صلاحیت دیوان اظهار می‌نماید که اولاً



این موضوع مانند بسیاری از عکس‌العمل‌های دیگر این انقلاب، اساساً و مستقیماً در قلمروی حاکمیت ملی





مبرا از مسئولیت تلقی شود. در واقع خواننده می‌تواند برای احراز فقدان هرگونه رابطه علی میان عمل خود و آسیب وارده، به عمل خود خواهان استناد کند<sup>۴</sup>.

در همین زمینه قاضی موروزوف معتقد بود در کنار ضرورت در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی این واقعه، توجه به اقدامات تحریک‌آمیز خواهان نیز حائز اهمیت است. در زمان مورد بحث آمریکا به شاه سابق ایران اجازه ورود به آمریکا را داده بود و این در حالی بود که آمریکا به خوبی از این مطلب آگاه بود که شاه از نظر دولت و مردم ایران شخصی بود که حکومت مشروع مصدق را سرنگون کرده، مرتکب شدیدترین جنایات شده و مسئول شکنجه و اعدام هزاران نفر از ایرانیان بوده است. پذیرش چنین فردی در سرزمین آمریکا و عدم اجابت تقاضای استرداد او واقعا تحریک‌آمیز بوده و نمی‌توان آن را اقدامی کاملا معمولی دانست<sup>۵</sup>.

از سوی دیگر برخی از حقوق‌دانان معتقدند دیوان در این دعوا، دیدگاهی دوگانه نسبت به وقایع و قواعد حاکم اتخاذ کرده است. با توجه به این که کار دیوان تطبیق قواعد بر وقایع است، به نظر می‌رسد دیوان در این رأی از نگاهی دوگانه نسبت به وقایع و قواعد حاکم پیروی کرده است؛ به وقایع با نگاهی جزءگرایانه و به قواعد با نگاهی کل‌گرایانه نگریسته است. دیوان در ارزیابی وقایع، توجه خود را صرفا و منحصر به اتفاقات روزهای ۴ و ۵ نوامبر ۱۹۷۹ معطوف کرده و زمینه‌ای که در آن چنین وقایعی اتفاق افتاده است را کاملا نادیده گرفته و آن را منفک از ادعای خواهان تلقی می‌نماید. اما از سوی دیگر در

ایران قرار می‌گیرد و ثانیا موضوع مطروحه تنها جنبه‌ای فرعی و حاشیه‌ای از یک مسئله کلی‌تر از جمله بیش از ۳۰ سال استثمار و مداخله آمریکا در امور داخلی ایران و بسیاری جنایات ارتكابی علیه ملت ایران و در تعارض با کلیه هنجارهای بشردوستانه و بین‌المللی بوده و لذا نمی‌تواند به طور مستقل و مجزا مورد رسیدگی قرار گیرد<sup>۱</sup>.

با این حال دیوان بین‌المللی دادگستری نهایتا پس از احراز صلاحیت خود بر اساس پروتکل‌های الحاقی به کنوانسیون ۱۹۶۱ وین (پروتکل اختیاری مربوط به حل اجباری اختلافات ناشی از معاهده)، وارد رسیدگی ماهوی شده و اقدام به صدور رأی کرد. از نظر دیوان موضوع تصرف سفارتخانه آمریکا در تهران با توجه به علاقه جامعه بین‌المللی، در کلیت خود، نمی‌تواند به عنوان یک مسئله فرعی تلقی شود. ثانیا اختلاف مربوط به اماکن کنسولی و دیپلماتیک و بازداشت اشخاص حمایت‌شده بین‌المللی با تفسیر و اجرای معاهدات بین‌المللی مربوط بوده و در صلاحیت بین‌المللی و نه داخلی کشورها قرار دارد<sup>۲</sup>.

با این حال در انشای رأی، در قسمتی که ایران ناقض قواعد قدیم‌الایام حقوق بین‌الملل شناخته شده بود، دو قاضی که عبارت بودند از قاضی موروزوف (Morozov) و قاضی طرازی (Tarazi) با این قسمت از رأی مخالفت کرده و آن را تصدیق نکردند. این دو به علاوه به قسمتی از رأی که ایران در مقابل آمریکا (به دلیل نقض تعهدات و به موجب مقررات حقوق بین‌الملل) مسئول به حساب می‌آمد، رأی مثبت ندادند! اما دلایلی که این دو نفر ابراز می‌کردند از چه قرار بود؟!

قاضی طرازی معتقد بود که در روند رسیدگی به پرونده باید به اقداماتی که ایالات متحده قبل از تشکیل پرونده و بعد از آن انجام داده است توجه نمود. ایشان در مقام توضیح راجع به مسئولیت دولت ایران اعتقاد داشتند: «مسئول دانستن ایران قبل از بررسی و مطالعه مناسب حقایق تاریخی پیش از تصرف سفارتخانه توسط دانشجویان، صحیح نیست». او با اشارت دادن سایر قضات دیوان به مسائلی که وزیر امور خارجه وقت ایران با اشاره به این که دعوای فعلی بخشی حاشیه‌ای از یک منازعه گسترده‌تر میان ایران و آمریکا است که از زمان کمک آمریکا به بازگشت شاه در سال ۱۹۵۳ به کمک دسیسه‌های سازمان سیا و از آن پس دخالت در امور داخلی ایران مطرح کرده بود، در نظر داشت قضات دیوان را به ریشه‌های این اختلاف توجه دهد. او در همین زمینه این پرسش مهم را مطرح می‌کرد که: «آیا می‌توان تحولات تاریخی‌ای را که تأثیری مستقیم بر تعارضات حقوقی دارند نادیده گرفت؟<sup>۳</sup>». قاضی طرازی در نظر مخالف خود به وقایع پیرامون این قضیه و از جمله به اظهارات فریدون هویدا در کتاب سقوط شاه (The fall of the Shah) و نیز هنری کیسینجر در کتاب سال‌های کاخ سفید (The White House years) اشاره کرده و به بیان شواهدی از دخالت آمریکا در امور ایران، کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت ملی مصدق پرداخته و سپس می‌گوید: «اگر دلیل صرف آسیب عمل خود خواهان باشد، خواننده باید

۱- الهویی نظری، حمید، رویکرد انسانی در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، ص ۳۹۴ و ۳۹۵

۲- الهویی نظری، حمید، حقوق بین‌الملل عمومی، ص ۱۸۶

۳- Case Concerning United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran, Dissenting Opinion of Judge Tarazi, p. 60 - ۳

۴- Ibid, p ۶۳. به نقل از الهویی نظری، حمید، حقوق بین‌الملل عمومی، ص ۱۸۸

۵- همان، ص ۱۸۹

# THE FALL OF THE SHAH

Fereydooun Hoveyda



اعمال قواعد حاکم بر این قضیه، نه تنها به کنوانسیون‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ وین، بلکه به اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصول منشور ملل متحد نیز توجه کرده و مایل است تا حقوق بین‌الملل را به عنوان یک

کل در نظر بگیرد.

از طرف دیگر، ایران مدعی بود که به علت جاسوسی و دخالت دیپلمات‌ها در امور داخلی ایران، که نقض بند ۳ ماده ۴۱ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ (نباید از اماکن مأموریت به نحوی استفاده شود که با وظایف مأموریت مندرج در عهدنامه ۱۹۶۱ و سایر قواعد حقوق بین‌الملل عام و یا معاهدات معتبر میان کشور فرستنده و کشور پذیرنده مغایر باشد) نیز محسوب می‌شود، مزایا و مصونیت‌های مقرر در کنوانسیون‌های بین‌المللی را در مورد این اشخاص قابل اجرا نمی‌داند. امام خمینی در آن روزها در پاسخ به نامه پاپ نوشتند: «جوان‌های عزیز ما اطلاع پیدا کردند که این مرکزی که در ایران به اسم سفارت آمریکا هست سفارتخانه نیست، و اشخاصی که در آنجا هستند اشخاص دیپلمات نیستند، بلکه جاسوسانی هستند که در یک مرکز جاسوسی متمرکز هستند و برای ضرر ملت ما و کشور ما در آنجا مجتمع هستند.»<sup>۷</sup> ایشان در جای دیگری فرمودند: «مرکز توطئه و جاسوسی به اسم «سفارت آمریکا» و اشخاصی که در آن بر ضد نهضت اسلامی ما توطئه نموده‌اند، از احترام سیاسی بین‌المللی برخوردار نیستند.»<sup>۸</sup> از نظر دولت ایالات متحده تنها اقدام قانونی در دسترس دولت پذیرنده در موقعیت‌های این‌چنینی آن است که افراد متهم به فعالیت غیرقانونی را «عنصر نامطلوب» (Persona non grata) معرفی کرده و از دولت فرستنده بخواهد که آن‌ها را برای بازگشت فرا بخواند.<sup>۹</sup> ادعایی که به نظر می‌رسد «تنها» راهکار حقوق بین‌الملل برای بررسی اقدامات غیرقانونی مأموران دیپلماتیک نباشد؛ ماده ۳۶ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ در بند ۲ اعلام می‌دارد: «توشه (لوازم) شخصی مأمور دیپلماتیک از بازرسی معاف است، مگر آن که دلایلی جدی در دست باشد دال بر وجود آشیایی در آن که مشمول معافیت‌های مندرج در بند ۱ این ماده نباشد، و یا ورود آن اشیا به موجب قوانین و مقررات قرنطینه‌ای کشور پذیرنده ممنوع باشد.» پس امکان بازرسی به طور کلی در حقوق بین‌الملل نفی نشده است و اعلام عنصر نامطلوب بودن مأمور تنها راه حل پذیرفته‌شده در حقوق بین‌الملل نیست.

یادداشت  
عرفان علمشاهی | کارشناسی علوم سیاسی

## به نام انقلاب، به کام احباب

آرمان‌های انقلاب دستخوش امیال

عمر ۴۳ ساله جمهوری اسلامی، از آغاز آن در انقلاب ۱۳۵۷ تا حال حاضر، داستان کسانی است که زمانی خود نسل اول انقلاب را تشکیل می‌دادند، زیست و رفتاری متفاوت داشتند و تحول‌خواه بودند. اما اکنون به عنوان مسئول، به بهره‌برداری از جایگاهشان مشغول‌اند، منتهی با همان نام و شعارهای ۴۳ سال پیش. همچنین عمر جمهوری اسلامی مصداق روشنی است بر آنچه که علی شریعتی در «تشیع علوی، تشیع صفوی» توصیف کرد. افرادی که درون یک نهضت پر جنب و جوش هستند، به مسئولین یک نظام تبدیل می‌شوند که بیشتر به دنبال حفظ جایگاه خود و وضع موجود هستند و دیگر آرمان‌های گذشته خود را پی نمی‌گیرند. همه آن کسانی که امروز آن‌ها را در مسئولیت‌های گوناگون نظام می‌بینیم و بخاطر پاسخگو نبودن، مردمی نبودن، خلف وعده کردن و سبک زندگی‌شان منتقدشان هستیم، نسل اول انقلابی بودند که همگی زیست شخصی و سیاسی متفاوتی نسبت به الآن خود داشتند. یک نمونه‌اش



۶- همان، ص ۱۸۸

۷- صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۶۷

۸- صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۵۴

۹- آقایی، سید داود، دعاوی ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری، ص ۱۹۹





## دیوار

بررسی وجه استعماری علم و تکنولوژی

میدانید، چهل و دو سال پیش که تیترا یک روزنامه‌ها و خبرهای نه فقط ایران بلکه دنیا، شد «تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان پیرو خط امام»، شاید کسی از بین آن دانشجویها فکر نمی‌کرد که بیش از چهار دهه بعد هنوز دیوارهای آمریکایی و غربی بی شمار دیگری باشد که باید از آن‌ها بالا رفت و کارشان را در این مملکت پایان داد.

نمیخواهم از نفوذ فرهنگی و سیاسی و این جور حرف‌ها بگویم که بله ما آمریکا را از کشور خودمان بیرون کردیم، از منطقه بیرون کردیم، هیمنه‌ی آمریکا درهم شکسته شد، ولی هرچند رفته‌اند غربی‌ها، مانده‌اند غرب زده‌ها! پس جنگ جنگ تا پیروزی علیه استکبار جهانی و ادامه حمایت از مظلومین دنیا و شعارهای هر ساله در تمام یوم الله‌ها از ۱۳ آبان و ۱۶ آذر تا ۲۲ بهمن و ۱۷ شهریور و ...

من فقط می‌خواهم از این بگویم که هنوز دیوارهای زیادی که از آن‌ها بالا نرفته‌ایم مانده و هنوز بالای این دیوارها، نگهبان‌هایی هستند که اگر کسی به سرش بزند از دیوار بالا برود، با سنگی یا سنگی یا گلوله‌ای یا چیزی به جانش می‌افتند.

از چه دیواری می‌گوییم؟ از دیواری بلند که دور دانشگاه‌هایمان، پارک‌های علم و فناوری‌مان، وزارت علوم‌مان و کلی ساختمان دیگر کشیده‌اند و شاید خیلی

را در ماجرای انتصاب پر سر و صدای اخیر در شهرداری مشاهده کردیم. گرچه صفوی شدن این افراد امری ناگزیر، محتوم و تبدیل نهضت به نهاد و نظام ایستا نیز امری اجتناب‌ناپذیر است، لکن در چگونگی صفوی بودن و وظیفه‌نخبگان و مردم در حال حاضر باید بررسی شود.

مثال‌های بسیاری برای توضیح وضعیتی که امروزه ما در آن هستیم وجود دارد. وضعیتی که همان کسانی که بعضا نسل اول انقلابی مردمی را شکل می‌دادند، اکنون در جایگاه خود در نظام به کسی پاسخگو نیستند. برخلاف وعده‌هایشان عمل می‌کنند و از آرمان‌های انقلابی که آن‌ها را به این جایگاه رسانده فاصله گرفته‌اند و می‌خواهند با بی‌توجهی به مطالبه مردم و نخبگان، آن‌ها را از صحنه مشارکت سیاسی حذف کنند. به عنوان مثال در ماجرای انتصاب داماد علیرضا زاکانی - کسی که در جنگ هشت ساله تحمیلی حضور داشت، جانباز شده بود و کسی که در مناظرات انتخاباتی وعده عدم استفاده از فامیل و اقوام را در مسئولیت‌ها داده بود - نمونه کوچکی را از تغییر رویکرد افرادی از نسل انقلاب ۵۷ دیدیم. آن‌هایی که بخشی از انقلاب یا به زبان شریعتی، «نهضت» بودند حال خود در «نظام» جایی برای خود درست کرده‌اند و بی توجه به همه، کار مد نظر خود را پیش می‌برند. اما همان‌طور که گفتیم این اتفاق امری اجتناب‌ناپذیر است. اما آیا این بدین معنی است که باید در مقابل این تغییر رویکرد افراد سکوت کرد؟

تبدیل نهضت به نظام و تغییر افراد تحول‌خواه نهضت به محافظه‌کاران اجتناب‌ناپذیر است. اما تاثرناپذیر نیز نیست. به عبارت بهتر، اینکه چگونه نظامی باشد، متأثر از ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی است. هیچ کشوری خالی از سیاستمداران محافظه‌کار، الیگارش‌ها و کسانی که می‌خواهند روابط خانوادگی را بر ضوابط ترجیح دهند نیست. آنچه که نظامات سیاسی و سیاستمداران را از یکدیگر متمایز می‌کند ساختار سیاسی و اجتماعی است که در این موضوع نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و رفتار سیاستمدار با مردم و نخبگان را رقم می‌زند. منظور از ساختار سیاسی قوانین، رویه‌های رسمی و همچنین فرم نظام سیاسی است و ساختار اجتماعی، نوع مواجهه کمابیش ثابت و مداوم مردم و نخبگان با رفتارهایی است که یک مسؤل را به سمت خودکامگی می‌کشاند. در ماجرای که از شهردار تهران ذکر شد، اگر مطالبه نخبگانی و مردمی نبود، انتصاب مذکور هم لغو نمی‌شد. گرچه در این میان این نام و راه انقلاب بود که خدشه‌دار شد.

از سوی دیگر، چگونگی ساختار سیاسی، خود بحث مفصل دیگری را می‌طلبد. لکن به نحو اجمالی باید به این نکته اشاره کرد که بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن از انقلاب اسلامی، ما با نهادهایی مواجه شده‌ایم که هیچ رویه رسمی برای پاسخگویی‌شان وجود ندارد. و هیچ تضمینی وجود ندارد که آن‌ها را از بی‌توجهی به خواست مردم منع کند. هرچند که ساختار اجتماعی و افکار عمومی منتقد آن‌ها باشد. در دوران شکل‌گیری این نهادها در سال‌های نخستین انقلاب، بدون توجه به موضوع تبدیل نهضت به نظام و تغییر ذهنیت و رفتار افراد در گذر زمان، هیچ ضمانتی برای جلوگیری از بی‌توجهی به مطالبه مردم در نظر گرفته نشد.

تمامی نکاتی که ذکر شد، نافی تأکید و توجه بر اخلاق و رفتار مسئولین نبود. به عبارت دیگر، نباید با پیشفرض گرفتن انحراف یک مسئول از صفات نخستین خود، صرفاً بر ساختارها تأکید کرد که در نتیجه به ساختارزدگی می‌انجامد. این دو موضوع یعنی توجه به اخلاق و ساختار باید به موازات همدیگر پیش بروند.

یاران او به برج‌نشینی رسیده‌اند  
مردی که گفت کاخ‌نشینی نخواستیم



هایمان آنقدر به بودنش عادت کردیم که اصلاً نمی‌فهمیم این دیوار نباید اینجا باشد! آن عده هم که به بودنش اعتراض داریم معمولاً فقط به یکی دو لایه ی اول دیوار فکر می‌کنیم و حواسمان نیست پشت این آجرهای جلویی خروارها بتن و سنگ و آجر دیگر ریخته‌اند.

دارم از دیوار بلندی به اسم «استعمار علم و تکنولوژی» حرف می‌زنم و می‌خواهم امروز از ماجرای لایه‌های عقبی‌تر و نادیدنی‌تر این دیوار بگویم. از استعمار علمی که بگوییم دادمان از درد غربی بودن علوم انسانی مان به هوا می‌رود و سریع ذهن‌هایمان به این سمت می‌دود که «آقا اقتصاد و سیاست‌مان تا روانشناسی جامعه و تربیت کودک و آموزش و پرورش و ... همه از دم غربی است.» لکن آن لایه ی پشت، استعمار تکنولوژی است که کمتر دیده می‌شود و دردش اتفاقاً بیشتر ولی دادش کمتر شنیده شده است.

فرهنگ امید در تعریف واژه ی استعمار نوشته است: «استعمار یعنی دست‌درازی و اعمال نفوذ و مداخله ی دولت قوی در کشور و سرزمین دولت ضعیف به بهانه ی آبادی و عمران و به قصد استفاده از منابع ثروت آن.» پیاده سازی امروزی و آپدیت‌شده نسخه تکنولوژیکال این‌ها که جناب امید فرمودند، می‌شود اینکه: یا در آن مسیری که من می‌گویم برایت خوب است و تو را پیشرفته نشان می‌دهد حرکت می‌کنی یا بیخود می‌کنی اصلاً حرکت کنی!

نتیجه اش این می‌شود که شما، که از قضای روزگار و کاملاً بی‌ربط به روزهای استعمار آشکار همین ممالکِ قدرتمند، از قافله‌ی پیشرفت و به زعم آنان جهان اولی بودن عقب مانده‌ای، سعی می‌کنی باز از همین‌ها تقلید کنی. بسیار هم جالب است که هیچکدام این ممالک از این تقلید ذره‌ای هم ناراحت نمی‌شوند! دلیل هم آشکار است؛ شما با تقلید نه تنها به آن‌ها نمی‌رسید که رسماً دنباله روی آن‌ها می‌شوید. نتیجه ی این اتفاق باز این می‌شود که شما از آن جایی که باید بدان می‌رسید دور و دورتر می‌شوید، به قله ی خیالی تان هم نمی‌رسید. دانشمند و متخصص و پژوهشگران هم که بالاخره می‌بینند شما همواره عقب‌تر هستید از امید آینده ی کشورتان یا تبدیل می‌شود به نیروی کار همان‌ها که دنباله روی شان بودید یا تلاش‌تان را می‌کنید کارتان را ببرید در همان زمینه‌ها که از قافله ی روز عقب نیفتید؛ چون معیار استاد خوب و پژوهشگر برتر و متخصص باسواد را هم باز همان‌ها که فقط از روی دستشان تقلید می‌کنید، معین می‌کنند و واقعاً چه اهمیتی دارد این معیارها به درد شما می‌خورد و یا اصلاً یک گام قبل‌تر، با تعریف و دیدگاه‌های شما از علم و تکنولوژی هم خوانی دارد یا نه؟ مهم این است که شما پیشرفت فلان قطعه ی

صنعتی تان را با لایسنس‌هایی که آن‌ها می‌گویند استاندارد است جشن بگیرید و به مقاله دادن در مورد چیزهایی که آن‌ها می‌گویند نیاز است افتخار کنید و مدل کسب و کارهایتان را بر مبنای فکری آن‌ها بچینید.

حالا اگر خدای ناکرده از بین شما کسی علم اعتراض برآورد که آقا این همه نیاز اینجا ریخته که درد مردم است، مشکل امروز و فردای خودمان



است... فلان صنعت مان را دریابید، پرواز بر لبه فناوری‌های روز دنیا با بال‌های مقاله‌هایمان پیشکش... آن وقت است که عنصر نامطلوب می‌شوید؛ چرا که از مسیر خارج شدید.

مسیر چه بود؟ «سرت را می‌اندازی پایین، همین حدی از دانش که اجازه اش را دادم می‌خوانی. تا همین فناوری که می‌گویم را به دست می‌آوری و به تکنولوژی ات و آینده اش و هدف و کاربردش و هرچه که به آن ربط دارد همانطور که من می‌گویم نگاه می‌کنی. ایده‌های جدیدت را با قالب فکری که من به تو می‌دهم پیاده می‌کنی. نیرویی که مشکل مرا حل کند تربیت می‌کنی. سوال نمی‌کنی اگر نیازم چیز دیگری بود، اگر این نگاه را قبول نداشتیم، اگر نخواستم نیروهایمان را دو دستی تقدیمت کنم چه، که آن وقت گره‌هایمان در هم می‌رود!»

هر گام خارج این مسیر برداشتید یعنی علم می‌شود در برابر دیوار استعمار برافراشته‌اید؛ می‌شوید شورش‌ی پس‌یا باید حذف شوید، یا تحریم شوید یا ترور؛ به‌آی طریق ممکن! به اتهام تروریسم جلوی کارتان را می‌گیرند. دستگیرتان می‌کنند در حالی که برای یک کنفرانس علمی دعوتتان کرده بودند. بسیار لطیف و بیولوژیکال حذف‌تان می‌کنند. تلاش می‌کنند شما را بخرند! و نهایتاً اگر هیچ راهی ممکن نبود دست به دامن یک بمب یا دو تا گلوله می‌شوند تا شما را از سر راهشان بردارند.

این‌ها که گفتم داستان بود و شعار و حرف‌هایی که همه مان می‌دانیم؟ بله شاید! لکن اگر می‌دانیم که وای بر ما از دیواری که بعد از سال‌ها همچنان به قوت پابرجاست و همان چند جایش هم که فرو ریخته، برخی عمیق‌تر برخی سطحی‌تر، دارد دوباره با بتن پر می‌شود. بتن‌هایی از جنس همان‌ها که در قلب اراک ریخته شد! یا همان‌ها که پای پرواز سیمرغ و سفیرمان را شکست تا ماهواره‌های مان بر زمین بماند. شاید هم از همان جنس که بر چرخ صنعت خودروسازی مان چسبیده و نمی‌گذارد پیش برود، نمی‌گویم برای هیچکدام کاری نکرده‌ایم، ولی می‌گویم شاید همه را روی یک دیوار و توی یک پازل ندیده‌ایم یا فقط لایه‌های اول را دیده‌ایم و از لایه‌های پشتی غفلت کردیم. هرچه که هست شاید بد نباشد حالا و این روزها که همه جا حرف از خاطرات دانشجویانی است که آن روزها با بالا رفتنشان از آن دیوار علم استعماری ریشه دار را زمین زدند، ما هم به فکر دیوارهای باقی مانده باشیم!



## کنکاشی در اسناد لانه جاسوسی

۱. اگر امکان دارد یک خلاصه‌ای از شرایطی که باعث شد این واقعه اتفاق بیفتد و کسانی که دست به این اقدام زدند را شرح دهید.

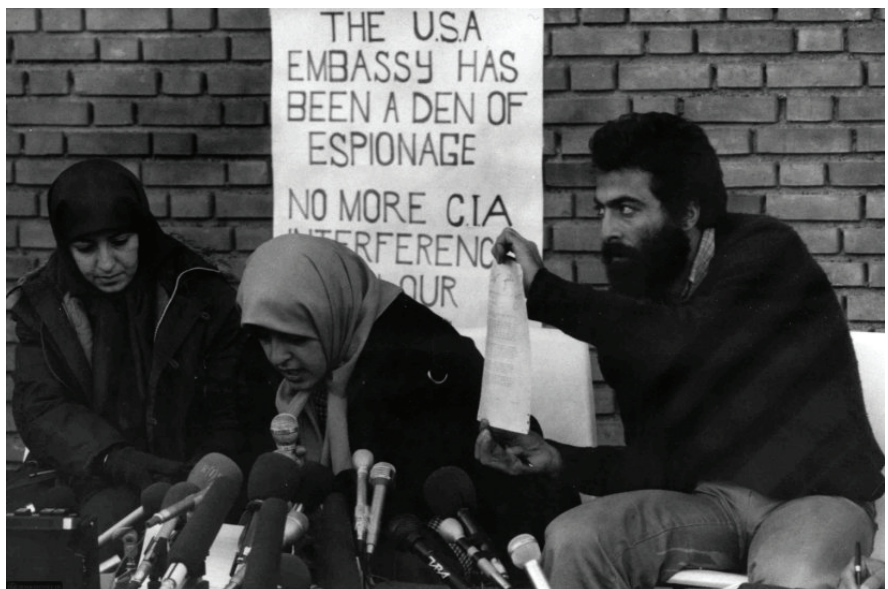
بعد از این که انقلاب به پیروزی رسید، شاه در خارج از کشور به سر می‌برد. یکی از مطالبات اصلی انقلابیون، اعم از امام خمینی، مسئولین نهادهای سیاسی و حتی مردم، بازگشت شاه و محاکمه‌اش بود. از جمله داغ‌ترین خبرهای رسانه‌ای آن زمان، این بحث بود که نهایتاً کدام کشور به شاه پناهندگی می‌دهد. در این میان نام آمریکا بیشتر از سایر کشورها شنیده می‌شد. در میان اسناد لانه جاسوسی هم به این مطلب اشاره شده است که آمریکایی‌ها نیز در حال رصد اوضاع و اخبار بودند که ببینند اقامت دادن به شاه چه نتایجی می‌تواند داشته باشد.

پس از رسیدن خبر اینکه آمریکا به شاه اقامت داده است، موجی از واکنش‌های شدید از سوی ایران شکل گرفت؛ در همین فضا، جمعی از دانشجویان انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های تهران که تازه با یکدیگر آشنا شده بودند، تصمیم گرفتند که یک اقدام اعتراضی را رقم بزنند. در میان گفت‌وگوهای این گروه است که ایده تسخیر سفارت آمریکا مطرح می‌شود. برنامه‌ای که ابتدا مد نظرشان بوده، این بوده است که سفارت را چندساعتی اشغال کنند و صدای اعتراض خود را در بستری جهانی انعکاس دهند و سپس از سفارت خارج شوند.

در آن دوران، دولت موقت زمام امور را در دست داشت و بالتبع همسو با ایده‌های دانشجویان انقلابی آن روزها نبود. به همین دلیل واکنش اعضای دولت موقت نیز مورد توجه دانشجویان بود. چندی قبل، انجمن‌های اسلامی دانشجویان (که آن روزها به تازگی نام تحکیم وحدت به خود گرفته بود) برای این که نماینده‌ای داشته باشند که رابط آن‌ها با امام باشد، پیش ایشان می‌روند و از ایشان می‌خواهند که چند تن را پیشنهاد دهند. امام خمینی نیز کسانی همچون آیت‌الله خامنه‌ای، آقای موسوی

خوئینی‌ها، آقای بنی‌صدر و آقای حبیبی را به ایشان پیشنهاد می‌دهند. در آن زمان، آیت‌الله خامنه‌ای به سفر حج رفته بودند. به همین دلیل دانشجویان سراغ آقای موسوی خوئینی‌ها می‌روند و از ایشان می‌خواهند که به امام آنچه مد نظر دارند را برسانند و ببینند امام راضی هستند یا نه. آقای موسوی خوئینی‌ها به دانشجویان می‌گویند که کسب مشورت و در جریان گذاشتن امام پیش از اقدام به تصرف سفارت، با توجه به جایگاه امام، شاید کار درستی نباشد. بهتر است اقدام صورت گیرد و سپس از امام استشاره شود و اگر آنگاه موافق بودند در سفارت می‌مانیم و در غیر این صورت آنجا را ترک می‌کنیم. در روز سیزده آبان دانشجویان هماهنگی‌هایی با سپاه برای شناسایی محل، بحث حفاظت و مسائلی از این دست انجام می‌دهند و سپس در همان روز، در یک اقدام غافلگیرانه سفارت تسخیر می‌شود.

در آن زمان، فضای کشور پر از گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مختلف بود که از قضا همه هم ادعای مبارزه با آمریکا و امپریالیسم را داشتند. یکی از دغدغه‌های دانشجویان این بود که حرکت آن‌ها توسط جریان‌های رقیبی که تابعیت محض از امام خمینی و ارزش‌های انقلاب اسلامی نداشتند، مصادره نشود. به همین دلیل تعبیر «دانشجویان پیرو خط امام» را وضع می‌کنند تا اعلام کنند به هیچ گروهی وابستگی ندارند. بلافاصله پس از تسخیر سفارت، آقای موسوی خوئینی‌ها با بیت امام تماس می‌گیرند و امام نیز موافقت خود را با اقدام دانشجویان اعلام می‌کنند.





CARTER IS SU  
CRIMINAL UN



این اسناد بعد از ۴۴ روز هم که گروگان‌ها تحویل داده شدند، همچنان بازیابی می‌شدند و در قالب جزواتی منتشر می‌گردیدند.

**۳. انتشار اسناد در آن روزها گویا از سمت طیف خاصی دنبال می‌شده است. آیا این طیف هدف دیگری غیر از در اختیار انظار عمومی قرار دادن اسناد داشته‌اند؟**

رویکرد انتشار اسناد در آن دوران را باید واقعی نگریست و مرزبندی‌های نیروهای انقلابی در برهه خاص اوایل انقلاب را باید با فهمی واقعی بررسی کرد. بعد از این که لانه جاسوسی تسخیر می‌شود، دولت موقت در واکنش به این اقدام استعفا می‌دهد و امام خمینی هم در یک واکنش غیرقابل پیش‌بینی که سران دولت موقت گمان نمی‌بردند، استعفای آنان را می‌پذیرد. پس از مدتی در زمستان ۵۸ انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌شود که بنی‌صدر پیروز می‌شود.

جریان مکتبی و حامی خط امام که حزب جمهوری باشد در یک سمت منازعات سیاسی آن دوران قرار داشت و جریان بنی‌صدر و مجاهدین خلق و نهضت آزادی هم تقریباً در یک جبهه تعریف می‌شدند. در همین اثنا ماجرای کردستان هم هست که چریک‌های فدایی خلق و تجزیه‌طلبان کردستان در آن فعال بودند و نقش داشتند. دانشجویان پیرو خط امام در میانه این دوران ملتهب است که مشغول افشاگری هستند.

برخی از اسناد به دست آمده ناظر به برخی از نیروهای فعال فعلی جمهوری اسلامی بود؛ به عنوان مثال، در یادار احمد مدنی. کسی که در اوایل انقلاب تجربه بدی هم نداشت و در بحث‌های مربوط به تجزیه‌طلبی هم کار کرده بود و شخص خوش سابقه‌ای بود ولی اسنادی که از سفارت‌خانه به دست رسیده بود نشان می‌داد که ایشان تعاملاتی با سفارت آمریکا داشته و پشت پرده مشغول اقداماتی بوده است. از دیگر اسنادی که در آن دوران بسیار سر و صدا کرد، ارتباط اعضای نهضت آزادی به طور فردی و خود نهضت به طور سازمانی با سفارت آمریکا بود که مهم‌ترین آن‌ها آقای عباس امیرانتظام، دکتر میناچی و محمد توسلی بود. در این میان اسنادی از آیت الله شریعتمداری نیز به دست رسیده بود که بعدها در ماجرای کودتای قطب‌زاده در سال ۶۲ افشا شد.

در این میان تلاش دانشجویان بر این بود که اسنادی را که به دست می‌آورند، غیرجانب‌دارانه منتشر کنند. البته برخی از شیطنتها شکل گرفت. مثلاً سفارت آمریکا در تهران در مقطع دی و بهمن و اسفند ۵۷ با نیروهای انقلابی

همراهی مردم و سایر نیروهای انقلاب و انعکاس وسیع این خبر، باعث می‌شود که این تلقی به وجود بیاید که یک اقدام اعتراضی دو سه روزه می‌تواند یک اقدام گسترده‌تری باشد که تأثیرات عمیق‌تری را داشته باشد. پس از ورود به سفارت متوجه می‌شوند که یکسری تجهیزات مخابراتی وجود دارد که اغلب برای عملیات‌های شنود استفاده می‌شود یا در ادامه دستگاه‌هایی کشف می‌شوند که اسناد را رشته‌رشته می‌کردند. سپس متوجه شدند که سفارت آمریکا در تهران از سال ۱۳۵۲، ایستگاه خاورمیانه سازمان سیا بوده است و ارتباطات گسترده اطلاعاتی از این ساختمان کنترل می‌شده است. بعد از شناسایی افراد حاضر در سفارت، مشخص می‌شود که یکسری اقدامات دیگری غیر از کارهای دیپلماتیک در آنجا در جریان بوده است.

**۲. چه کسانی دقیقاً مشغول جمع‌آوری این اسناد بودند و اسناد مربوط به چه حوزه‌هایی می‌شد؟**

بعد از این که دانشجویان مستقر می‌شوند، کمیته‌های مختلف برای هماهنگی، نگهداری گروگان‌ها، روابط عمومی، مترجم و نگهداری از اسناد را شکل می‌دهند و یک سامانی به خود می‌گیرند. یک کمیته‌ای که همان زمان تشکیل می‌شود، کمیته بازیابی اسناد است؛ دانشجویانی که با زبان خارجی آشنایی دارند و مسلط هستند، و همچنین برای کنار هم گذاشتن رشته‌هایی که متلاشی شده‌اند انگیزه دارند، شروع به بازیابی اسناد می‌کنند. به همین ترتیب، در طول زمان افشاگری اسناد شروع می‌شود. روند هم به این سبک بوده است که بعد از مدتی که اسناد تکمیل می‌شده و قطعی‌تری حاصل می‌شده است، در یک برنامه تلویزیونی این افشاگری‌ها در خصوص اسناد بازتاب پیدا می‌کرده است و در خصوص اسناد توضیح داده می‌شد.

بعدها ابعاد اطلاعاتی قضیه که مشخص می‌شود، معلوم می‌گردد که ابعاد جاسوسی در این محل گسترده‌تر از آن چیزی است که تصور می‌شد؛ چه بسیار افرادی که قبل و پس از انقلاب، با این سفارت در ارتباط بوده‌اند، دخالت‌هایی که آن محل در معادلات سیاسی قبل و بعد از انقلاب داشته است، اقدامات شوروی، نقشی که در غائله کردستان داشتند و اتفاقاتی از این دست. دانشجویان متوجه می‌شوند یک گنجینه اطلاعاتی دست آن‌ها افتاده که هرگز نمی‌توانستند آن را تصور کنند.



خاطر مطالعه آن توسط خوانندگان با استقبال مواجه نشده است. چون صرفاً گزارش‌های سفارت آمریکا در تهران و ایستگاه سیا در تهران است. به خاطر همین این اسناد بیشتر از آن که یک کتاب خواندنی برای مردم عادی باشد، یک مأخذ و مرجعی برای پژوهشگران است که مواد اولیه تولیدات بعدی آن‌ها را در قالب تولیدات تاریخی-تحلیلی، فیلم، رمان، داستان و... آماده می‌کند. به همین خاطر می‌توان گفت این اقدام از سوی پژوهشگران مهجور مانده است و

پردازش لازم روی اسناد لائنه جاسوسی انجام نشده است. مثل کاری که با اسناد ساواک شد را باید در مورد اسناد لائنه جاسوسی نیز انجام دهند؛ مثلاً انتشار کتاب‌هایی نظیر فلان موضوع در آیینیه اسناد لائنه جاسوسی یا فلان شخص به روایت اسناد لائنه جاسوسی. این دست پرداخت‌ها در مورد اسناد کمتر اتفاق افتاده است و مهجوریت آن شاید به همین دلیل باشد. در حالی که اسناد لائنه جاسوسی که حاصل یک اتفاق کم‌نظیر سیاسی-اطلاعاتی (و آن دست پیدا کردن به اسناد سفارتخانه آمریکا و پایگاه اطلاعاتی سازمان سیا است) هستند، بسیار مستعد چنین تولید محتوایی می‌باشند. علی‌الخصوص در خصوص اسناد آمریکا که نقش مهمی در رقم زدن تحولات سیاسی-اجتماعی ایران پیش از انقلاب داشته است.

#### ۵. آیا افشاگری خاصی در اسناد صورت گرفته بود که در آن سال‌ها مشهور باشد؟

هر افشاگری‌ای که صورت می‌گرفت، مثل یک بمب خبری عمل می‌کرد. افشاگری‌ها با حضور و پوشش حداکثری خبرگزاری‌های داخلی و خارجی همراه می‌شد و رسانه‌ها و مردم دائماً در انتظار رسیدن خبری از افشاگری‌های دانشجویان بودند و حتی در بعد بین‌المللی نیز، به دلیل اخباری که از لائنه جاسوسی بیرون می‌آمد، آنجا تبدیل به کانون توجه جامعه جهانی شده بود. به همین دلیل اسنادی که به دست می‌آمد نقش مهمی در رقم زدن آینده سیاسی افراد داشت. به عنوان مثال اگر سندی از آقای امیرانتظام به بیرون درج نمی‌کرد، ایشان یکی از رجال سیاسی ایران در سالیان بعد به شمار می‌رفتند. به همین دلیل شاید اخباری که منتشر شد را نتوان به صورت دقیق تعیین کرد. ولی در عرصه داخلی، مهم‌ترین اسناد را شاید بتوان اسناد مربوط به آقای امیرانتظام، دکتر میناچی، برخی دیگر از اعضای دولت موقت دانست. با توجه به هندسه جریانات نیز این افشاگری‌ها حائز اهمیت بود؛ در انتقاد از رفتار دانشجویان در خصوص اشغال سفارت دولت موقت استعفا داده بود و حالا اسنادی یافت می‌شد که نشان می‌داد برخی از افراد دولت موقت با دولت آمریکا در ارتباط بوده‌اند. این اسناد باعث انتقاد بیش از پیش مردم از نهضت آزادی شد. چرا که مردم در زمان استعفای دولت موقت نیز با آن‌ها همراه نبودند و به نظر می‌رسید موافق اشغال سفارت بوده‌اند و با دانشجویان همراهی می‌کردند. این اسناد به منزله تیر خلاصی بر پیکر نیمه‌جان نهضت آزادی و دولت موقت بود که در آن روزها بسیار سر و صدا کرد.

برای صحبت تماس گرفتند. افرادی نظیر آیت الله منتظری، آیت الله موسوی اردبیلی، شهید بهشتی و اکثراً اعضای شورای انقلاب. برخی از این افراد در آن دوران با مأموران دیپلماتیک سفارت آمریکا صحبت کرده بودند و از موضعی محکم و مقتدر، دیدگاه سران انقلاب اسلامی و نقطه نظرات آنان را به آمریکایی‌ها اطلاع داده بودند که البته بسیار متفاوت بود با زد و بندهایی که برخی از گروه‌های سیاسی با این سفارت داشتند تا اقدامات آتی خود را چگونه شکل دهند. به همین دلیل برخی از نیروهای مجاهدین خلق که بین دانشجویان نفوذ پیدا کردند این شایعه را در میان مردم پخش کردند که اسنادی از شهید بهشتی در لائنه جاسوسی موجود است. درست است که اسنادی از ایشان در آنجا موجود بود ولی این اسناد مایه افتخار و عزت ایشان بود و نشان می‌داد که ایشان از موضعی قاطع با آمریکایی‌ها مذاکره کرده است. پخش شایعه از آنجا سرعت گرفت که دانشجویان پیرو خط امام که برخی از آن‌ها در آن دوران با حزب جمهوری و شهید بهشتی زاویه داشتند، مشخص نکردند که دقیقاً چه سندی از شهید بهشتی به دست آمده و این باعث شد که این شایعه قوت بگیرد. علی‌رغم این که خود شهید بهشتی بارها گفته بود اگر سندی از من در لائنه جاسوسی است منتشر کنید تا همه بدانند. شیطنتهایی از این دست بود ولی نباید همه افشاگری‌ها را با یک چوب راند؛ چه بسیار اسناد دیگری که به دست آمدند و نقش مهمی در نشان دادن ابعاد پشت پرده سیاست‌های آمریکا در ایران داشتند.

#### ۴. اسناد توسط کدام نهاد و به چه شکلی انتشار پیدا می‌کرد؟

اسناد لائنه جاسوسی در طول زمان و هرچند وقت یکبار که سندی افشا می‌شد، به صورت کتاب یا کتابچه منتشر می‌شد و در سالیان بعد نیز دفتری مسئولیت تداوم انتشار اسناد را بر عهده داشت و وقتی بازبانی همه اسناد به پایان رسید و در قالب جزوات و کتابچه‌ها به چاپ رسید، دیگر به صورت تدوین یافته منتشر نشد و همه اسناد همان‌ها بود که قبل‌تر به چاپ رسیده بود و انتشار آن ادامه پیدا نکرد. در سال ۱۳۷۸ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی اسناد جدیدی به این معنا که اسنادی که روند بازیابی آن‌ها ادامه پیدا نکرده بود و رها شده بود را به آن مجموعه قبلی اضافه کرد و در قالب یک مجموعه یازده جلدی منتشر کرد که در دسترس عموم قرار گرفت.

۴. با این که به نظر می‌رسد اسناد لائنه جاسوسی موضوع پراهمیتی است و شاید از دلایل روشن دخالت آمریکا در امور داخلی ما باشد، چرا تا به این اندازه مهجور مانده است؟

اسناد لائنه جاسوسی اسنادی خام هستند که هیچ پردازشی روی آن‌ها صورت نگرفته است. به همین



# علم انسانی اسلامی؛ از ایده تا واقعیت

بررسی فرآیند دستیابی به علوم انسانی اسلامی

است. و یا همانطور که تقی زاده تأکید کرده است: «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرهنگی مآب شود».

## دیدگاه موافقان اسلامی کردن علوم انسانی

موافقان اسلامی‌سازی، استدلالشان این است که نظام اعتقادی و اخلاقی در یک فرهنگ، بر علم اثر می‌گذارد و انگیزه و هدف در علم‌جویی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. علم به عنوان یک پدیده اجتماعی، امری عینی و مستقل نیست؛ بلکه ارتباط بین علم و ذهنیت و فرهنگ عالم را نمی‌توان نادیده گرفت.

بنابراین، نظام اعتقادی و جهان‌بینی عالمان و مؤلفان غربی، بر علوم انسانی موجود تأثیر دارد. پس مناسب نیست که چنین علم‌ی با جهان‌بینی مادی در مراکز علمی اسلامی تدریس شود؛ زیرا این علوم زندگی مسلمانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به همین دلیل اسلامی‌سازی علوم انسانی در دستور کار اندیشمندان اسلامی قرار گرفت.

حال که با نگاه جامع و واقعی متوجه چرایی تحول علوم انسانی با توجه به آسیب‌های محتوایی و ساختاری در علوم انسانی شدیم، باید به ساحت‌های تحول و فرآیندهای راهبردی بپردازیم.

## ساحت‌های تحول در علوم انسانی

آنچه روشن است اینکه فرآیند تحول در طول زمان صورت می‌پذیرد و امری ناگهانی نمی‌باشد. پس نیازمند مراحل به شرح ذیل است (لازم بذکر است که مراحل از آسان به سخت مرتب شده است):

۱. بهینه‌سازی (شناخت و تدوین فرآیند، سیاست‌ها و مدیریت راهبردی تحول)

بهینه‌سازی در واقع به معنی شناسایی آسیب‌های موجود علوم انسانی کنونی و برنامه‌ریزی اهداف مناسب بر اساس نظریه‌های مطمئن می‌باشد. برای مثال می‌توان به فرآیند حذف رشته‌های غیر ضروری در دانشگاه‌ها و اضافه کردن رشته‌های مرتبط با علوم انسانی اسلامی به آن‌ها است.

۲. بومی‌سازی علوم انسانی (آموزش و پژوهش در راستای نیازهای جامعه)

منظور از بومی‌سازی این است که باید موضوعات بومی خود کشور ایران را مطالعه کرد؛ چرا که طبیعتاً عواملی که باعث ناهنجاری در ایران می‌شود با عواملی که سبب انحرافات در اروپا یا آفریقا می‌شود متفاوت است.

در واقع مشکل اصلی در این مرحله است، چرا که یکی از عیوب علوم انسانی وارداتی این است که اگر بنا دارد انسان را به سمت الگوی مطلوب خود هدایت کند، ابتدا باید این انسان را بشناسد، درد و هنجارهای او را بداند و این خود دلیلی است که علم انسانی غربی می‌تواند برای جامعه ما مشکل‌آفرین باشد.

۳. در نهایت اسلامی‌سازی علوم انسانی (تولید نظریه‌های

علوم انسانی به علمی گفته می‌شود که در صدد است همه ساحت‌های انسانی را بشناسد و به مطالعه افعال انسانی بپردازد. علوم انسانی به تبعیت از علم مدرن، مأموریت دیگری به عنوان «تغییر انسان» به سمت الگوی مطلوب دارد.

دین الهی با معرفی انسان مطلوب و تعیین باید و نباید در تلاش است که فرد را به آن الگوی مطلوب برساند که همان انسانی است که به قرب الهی رسیده و به سعادت حقیقی دست می‌یابد. تفاوت علوم انسانی غربی و دین الهی این است که دین الهی، انسان تحقق‌یافته را در سایه ترابط ملک و ملکوت با رویکرد و حیاتی معرفی می‌کند و به دنبال انسان تحقق‌یافته به انسان مطلوب ملکوتی (دنیا و آخری) است. در حالی که علوم انسانی غربی، تنها در صدد ساحت ملکی انسان با رویکرد تجربی است و هدف خود را تغییر انسان تحقق‌یافته به سایر ابعاد ملکی است.

این تفاوت مینا در علوم انسانی غربی و علوم انسانی اسلامی باعث شده است که در حدود دو قرن گذشته که علوم انسانی مدرن وارد جامعه اسلامی شده، آن را با چالش‌هایی در سطح نظر و عمل روبرو کند.

## به همین دلیل در چند سال اخیر مسئله توجه به علوم

انسانی اسلامی مورد توجه نخبگان قرار گرفته است.

برای نمونه می‌توان به سخنان مقام معظم رهبری درباره

آسیب‌شناسی علوم انسانی اشاره کرد که می‌فرمایند: «علوم

انسانی کنونی کشور بومی نیست، ناظر به نیازها و متکی به

فلسفه ما نیست؛ دیگرانی مسئله‌های را که طرح کردند، برای

خودشان حل کردند؛ اما مسئله اینجاست که ما نیز باید پاسخ

خود را تدوین کنیم. دوم اینکه جرأت مناقشه در رویکرد کنونی

غربی لیبرال را بوجد بیاوریم».

مساله بومی کردن علوم انسانی در طی چندسال اخیر با مخالفان و موافقانی روبرو شد.

## دیدگاه مخالفان اسلامی کردن علوم انسانی

مخالفان اسلامی‌سازی بر این باورند که علوم انسانی موجود، محصول تجربه دانشمندان کشورهای مختلف و یک دستاورد مهم بشری است و اختصاص به ملت خاصی ندارد. همه مردم دنیا می‌توانند از این علوم استفاده نمایند. بنابراین، لازم نیست ما این علوم را از نو تجربه کنیم. آنان مدعی‌اند که دین اسلام برنامه مدون و کاملی برای اداره جامعه ندارد؛ لذا علوم جدید برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و مدیریت کشور کفایت می‌کند.

همانگونه که طه حسین می‌گفت: «سیاست چیزی است و دین چیزی دیگر!» او در کتاب «شهر جاهلی» تأکید می‌کرد که حوزه‌های علم و دین جدا و توفیق بین آن‌ها محال

برای تحول نیازمند یک سلسله مراتب راهبردی هستیم که در ۴ مرحله طی می‌شود.

۱. فرهنگ‌سازی:

این مرحله تدریجی است و در دو گام فرهنگ‌زدایی و غرب‌زدایی اعتدالی از نظریه‌های علوم انسانی و توجه به فرهنگ بومی انجام می‌شود.

۲. نقد:

این مرحله در ۴ گام نقد کتاب‌های درسی، نقد نظریه‌های غربی با یکدیگر (مثلاً نقد نظریه وبر با توجه به نگاه گیدنز)، نقد نظریه‌های غربی به وسیله اسلام و در نهایت نقد روش‌شناسی غربی به وسیله مبانی فلسفی علوم اسلامی تولید:

این مرحله به وسیله برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی و نوآوری در ۵ گام طی می‌شود.

الف) نظریه‌های بومی از صدر اسلام تا حال

ب) بومی‌سازی تحقیقات علوم انسانی  
ج) تأسیس مبانی و روش‌شناسی منطبق بر فلسفه  
د) اسلام و جایگزینی آن با پارادایم غربی  
ه) تولید علوم انسانی با کمک الگوی فلسفی آموزه‌های اسلام  
۴. ترویج:

البته توجه به این نکته لازم است که اگر مراتب به خوبی طی نشود و مراحل تدریجی بخواهد دفعتاً حاصل شود، نتیجه‌ای جز علوم انسانی غربی با روکش اسلامی نخواهیم داشت. قطعاً آنچه این هدف را والا می‌کند توجه مبنایی به آن و فراتر از ترجمه صرف منابع غربی و ترکیب آن با احادیث و نظریه‌های اسلامی است. هدف هر چقدر درست باشد، طی کردن مسیر اشتباه می‌تواند آن را به خطر بیندازد.

امروزه اهتمام ورزیدن به این مسئله برای دانشگاه‌ها و حوزه‌ها از اوجب واجبات است و امید است که در آینده، شاهد پیشرفت عظیمی در راستای تحقق بومی‌سازی علوم انسانی به معنای واقعی کلمه باشیم.







ناشیانه از برنامه‌های رسانه‌های خارجی است. این اقدام باعث می‌شود که مخاطب به ضعف محتوایی این سازمان پی ببرد و آن را به عنوان کنشگر خلاق در نظر نگرفته و ادامه آن برنامه‌هایی را دنبال کند که احتمالاً به شکلی بهتر در رسانه‌های خارجی در حال پخش است. مسلماً عدم توجه به فرهنگ بومی همزمان با تغییر ذائقه مردم، می‌تواند چنین پیامدهایی داشته باشد.

اما می‌توان گفت بخش اخبار صدا و سیما اصلی‌ترین جایی است که کمیت صدا و سیما در آن لنگ زده و اعتماد عمومی بیشتر در آن ضربه دیده است. تا حدی که طبق افکارسنجی‌ها غالب قشر جوان و تحصیل‌کرده، اخبار را از آن پیگیری نمی‌کنند. این نتیجه، حاصل عملکرد غیرحرفه‌ای رسانه ملی است. صدا و سیما چون یک سازمان متعهد به اصول، باورها و آرمان‌هایی مشخص است، تصور می‌کند که نباید اخباری را پخش کند که منطبق با اصول این سازمان نیست. همین عامل باعث می‌شود که مخاطب بعد از مدتی احساس کند که اخبار یکسویه و تک‌بعدی ارائه می‌شوند و جایی برای هیچ صدا و پیام مخالفی وجود ندارد. در نهایت به همین سبب، مخاطب اعتماد خود را نسبت به رسانه از دست می‌دهد. علاوه بر این، عدم پوشش به‌موقع اخبار و تأخیر در آن، اطلاع‌رسانی غیرواقع و نامرتبط با واقعیات جامعه، نادیده گرفتن بخشی از حقایق و یا کتمان بعضی وقایع مهم، ضربات دیگری را بر پیکره اعتماد عمومی وارد می‌کند و مردم را به سمت شبکه‌های بیگانه سوق می‌دهد تا با پیگیری آن‌ها بلکه بتوانند به زوایای پنهان قضایا پی برده و حرف‌های مورد نظرشان را بشنوند. به عبارتی، مردم در گیر و دار مشکلات اقتصادی خود باید سرد و گرم رسانه‌ای را هم بچشند؛ یعنی با دیدن «بیست و سی» اندکی جوش زده و شعله‌ور شوند و با دیدن بی بی سی فارسی، آنچنان سرد و مأیوس شوند که دیگر هیچ انگیزه‌ای برای زندگی کردن نداشته باشند!

معضل دیگری که اعتماد مردم به رسانه ملی را سلب می‌کند، کمبود گفتگو و آزاداندیشی در آن است؛ این گفتگو نه برای مردم مهیا است و نه نخبگان. صدای مردم از کف جامعه به بالا انتقال نمی‌یابد و از آن سو مسئولین امر پیوسته با رویکردی از بالا به پایین خواهان مهندسی مردم هستند. گفتگوی بین نخبگان هم

«در طول این چهل سال - و اکنون مانند همیشه - سیاست تبلیغی و رسانه‌ای دشمن و فعال‌ترین برنامه‌های آن، مأیوس‌سازی مردم و حتی مسئولان و مدیران ما از آینده است. خبرهای دروغ، تحلیل‌های مغرضانه، وارونه نشان دادن واقعیت‌ها، پنهان کردن جلوه‌های امیدبخش، بزرگ کردن عیوب کوچک و کوچک نشان دادن یا انکار محسنات بزرگ، برنامه همیشه‌گی هزاران رسانه صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملت ایران است.»

این جملات، بخشی از بیانیه گام دوم انقلاب است که توسط رهبر انقلاب خطاب به ملت ایران منتشر شده است و حکایت از محاصره فرهنگی و رسانه‌ای ایران دارد. در این میان، نقش صدا و سیما به عنوان میدان‌دار اصلی مقابله با تبلیغات رسانه‌ای و پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی، بیشتر از پیش مورد توجه قرار می‌گیرد؛ سازمانی که در چند سال اخیر خود آتش‌بیار معرکه بوده و آب به آسیاب دشمن ریخته است! در سال‌های گذشته عملاً شاهد بوده‌ایم، ظرف اعتماد مردم که قطره قطره جمع شده است چگونه در اثر محافظه‌کاری و سهل‌انگاری‌ها به ناگاه بر زمین ریخته و نیست و نابود گشته است. در دنیای امروز، ارزش و پشتوانه رسانه‌ها به اعتماد مخاطبان آن است. نکته‌ای ساده که اغلب در صدا و سیما مورد غفلت واقع می‌شود. اما چه عواملی باعث می‌شود که مخاطب توسط صدا و سیما نادیده گرفته شود و به اعتماد او به رسانه خدشه وارد شود؟!

یکی از عوامل، وابستگی بودجه صدا و سیما به دولت است که باعث می‌شود این سازمان در مواردی حتی به سخنگوی آن تبدیل شده و بر ایرادات دولت سرپوش بگذارد. صدا و سیما به جای آن که صدای مردم را منعکس کند به دالان رفت و آمد عده‌ای خاص تبدیل شده که با قبیله‌گرایی، خواهان حفظ سهم خود از این سازمان هستند و از رانت آن بهره می‌برند. زمانی هم که با انتقاد و هشدار از دست رفتن اعتماد عمومی مواجه می‌شوند، دست به دامان اعداد و ارقامی واهی و غیرواقعی می‌شوند که تقریباً همه جمعیت ایران را مخاطب صدا و سیما می‌دانند!

مسئله تأثیرگذار بعدی بر اعتماد عمومی، عدم سنجش اقتضائات و محتوا و فرم برخی برنامه‌های صدا و سیما است که تقلیدی



رسانه‌ای کردن آرمان‌ها و ارزش‌های آن دارد. بنابراین صدا و سیما باید از کنج عزلت بیرون آمده و در میانه میدان حضور یابد و از این پس به مردم و اعتماد آن‌ها بیشتر بها دهد. با تغییر ریاست این سازمان و انتصاب دکتر جلیلی انتظار می‌رود که علی‌رغم تمام مشکلات، در قدم اول اعتماد مردم ترمیم شود و مرجعیت رسانه ملی باز گردد. این امر میسر نمی‌شود مگر اینکه صدا و سیما آیینة تمام‌نمایی از نیازهای اقوام و اقشار مختلف مردم شود و با شکستن تبعیض‌ها حقوق همه مردم را برآورده کند. با اتفاقات اخیر و پوشش سریع و کامل برخی اخبار نظیر حمله سایبری به جایگاه‌های سوخت، انعکاس انتصاب داماد شهردار تهران به عنوان مشاور او، اعتراض دانشجویان در نماز جمعه و... بارقه‌هایی از امید برای تغییر شرایط ایجاد شده که امیدواریم ادامه‌دار باشد.

به ندرت صورت می‌گیرد؛ چرا که یا مسئله به صورت اساسی طرح نمی‌شود یا در صورت طرح، به توقیف برنامه و اخراج مجری و... ختم می‌شود!

بنابراین کسی که به دنبال تعریف و حل مسئله در صدا و سیما باشد یا باید دوستدار دولت باشد و ارزش‌های نظام را به کنار نهد یا باید مغضوب دولت گردد و جل و پلاس خود را از رسانه ملی جمع کند. از این جهت صدا و سیما نه تنها در حل مسائل نقشی ایفا نمی‌کند، بلکه به مسائل و تنش‌های دیگر دامن می‌زند.

این در حالیست که صدا و سیما امروز وظیفه خطیری برای مقابله با خیانت‌های داخلی و فسادهای گوناگون دارد و باید توطئه‌های خارجی و تهدیدهای فرهنگی را خنثی کند. از آن گذشته رسانه ملی جایگاه غیرقابل انکاری در حرکت به سوی تمدن اسلامی و



## دانشجو و ما ادراک ما دانشجو

اهمیت جایگاه دانشجو در کنش‌های سیاسی

روز نوزدهم مهرماه جناب آقای رئیسی برای اولین بار به عنوان رییس جمهور قرن جدید در مراسم آغاز سال تحصیلی در دانشگاه تهران حضور پیدا می‌کنند.

هیچ چیز سر جای خودش نیست، اخبار ضد و نقیض حاکی از آن است که هیچ یک از تشکل‌های دانشجویی فرصت و تریبونی برای بیان دغدغه و مشکلات دانشجویی خود ندارند. مدعوین برنامه؟ رییس دانشگاه به همراه تنی چند از اعضای هیئت علمی دانشگاه تهران و چند دانشجو! یکی از دانشجویان به عنوان نماینده پنجاه و پنج هزار و دویست و نود و هفت دانشجو، تنها پنج دقیقه فرصت طرح دغدغه دارد. دیگر خودتان حساب کنید که سهم هر دانشجو چند صدهزارم ثانیه است!

عجیب به نظر می‌آید. می‌گویند تریبون دست دانشجویان است و میزبان آنانند اما تنها کسانی که نقشی در برنامه ایفا نمی‌کنند و یا حتی اجازه حضور ندارند، همان دانشجویانند. نهایتاً هم رییس جمهور از تمام درخواست‌ها و نامه‌هایی که به‌منظور تخصیص

همان که شهید بهشتی خواست تا مؤذن جامعه باشد یا آنکه بی‌شناسنامه خواندندش؟ آن که بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی رزم‌زننده انقلاب دوم نامیدش یا کسانی که در همین نظام جمهوری اسلامی صدایشان خفه می‌شود؟

به راستی کدام یک از این‌ها روشنگر ماهیت و رسالت دانشجویست؟! این قشر مسکوت جامعه؛ همان که تریبونی برای حرف‌ها و فریادهایش با مسئولین دولتی ندارد و در پی این تریبون نداشتن، جایی را بهتر از خیابان‌ها پیدا نمی‌کند. چه می‌شود که دانشجو اعتراضاتش را در بستر خیابان‌ها می‌کشانند و گمان می‌کند اگر مقابل درب سازمان خصوصی‌سازی و مجلس شورای اسلامی فریاد بکشد، راحت‌تر نتیجه می‌گیرد؟ اصلاً اگر از شب قبل مقابل مجلس تحصن کرده و در هوای سرد تهران روی آسفالت‌های یخ‌زده بخوابد، شاید صبح شانس دیدار با یکی از صاحبان آن دویست و نود کرسی را هم داشته باشد. شما که نگفتید دانشجو رسالتش را فراموش کند و ساکت بماند، اتفاقاً گفتید:

«بیایید، حرف بزنید، ما می‌شنویم!»

اما راستش را بخواهید تجربه ما در این سال‌ها ثابت کرد که همه اینها حرف است؛ شما همان‌هایی هستید که در لحظه آخر با هزار بهانه مجال تعامل را از دانشجو دریغ می‌کنید، همان‌هایی که در دانشگاه حضور پیدا کرده، برای سالن‌های خالی از دانشجو حرف می‌زنید و در پی اعتراض به ضبط کمترین حق دانشجو با ظاهری پریشان اظهار ناآگاهی کرده و صحبت‌های پنج دقیقه‌ای یک دانشجو را به مثابه تریبون تشکلی می‌خوانید. گمان می‌کنید چرا دانشجو فریادش را از درون کلاس درس و سالن اجتماعات به سردر دانشگاه کشانده؟! آخر همه‌مان به این گزاره رسیده‌ایم که تا جایی شلوغ نشود و آقایان حس نکنند که آبروی نظام و دولت در خطر است که توجهی به قشر دانشجو نمی‌کنند. می‌گویید نه؟!

بگذارید اتفاقات همین چند روز گذشته را مرور کنیم :





آقایان خفه کردند! رسالت دانشجوی همان است که حضرت امام (ره) فرمود همان که سال سی و دو با وجود فضای امنیتی و خفقان دانشگاه، در مقابل نظام سلطه ایستادگی کرد و توانست ثابت کند که می‌تواند به آرمان‌های ضدامپریالیستی‌اش پایبند بماند، همان که روز سیزدهم آبان از دیوارهای لانه جاسوسی آمریکا بالا رفت و آرمان استکبارستیزی‌اش را به جهان مخابره کرد، او که شهید بهشتی مؤذن جامعه تعبیرش کرده و گفت اگر خواب بماند، نماز امت قضا می‌شود. پس حتی اگر تریبونش را بگیرد، اگر صدای مردم که برآمده از حلقوم دانشجویست را خفه کنید، نمی‌توانید رسالتش را از آن سلب کنید. آنوقت است که جریان‌سازی را در قالب دیگری آغاز خواهد کرد، پس به‌جای کشتن ما به دنبال راه حلی باشید.

ما را در صفین کشتید، در جمل، نهروان، قیام سر به‌داران، جنگل‌های گیلان، کانال کمیل، دره‌های پنجشیر، خانطومان، یمن، در میان مذاکرات چند جانبه، در سعدآباد، برجام، فرودگاه بغداد، در دبستان، دبیرستان و حالا هم در دانشگاه!

ما فرزندان تاریخیم؛ فرزندان مردی که جبریل در ثنایش ندای لا ذوالفقار الا علی سر داد و به ما آموخت  
 «لَا يُؤْنَسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِّسُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ»  
 همان‌هایی که یاد گرفتند اگر نکشند، کشته می‌شوند؛ اگر حق‌شان را نگیرند، پای‌مال می‌شوند. آنانی که شاید بتوانند حلقوم‌هایشان را ببرند، اما فریادشان را هرگز و چه خوب گفت آوینی: «فریادی که از حلقوم بریده برمی‌آید جاودانه می‌ماند.»

فرستی به دانشجویان برای بیان مشکلاتشان، شب گذشته به دستشان رسید اظهار بی‌اطلاعی کرده و گفتند که گمان می‌کردند دانشجویی که تنها پنج دقیقه پشت تریبون ایستاده، نماینده تمامی تشکلهای دانشجویی است.

بیشتر از اینکه نگرش رییس جمهور از فضای تشکلهای دانشگاه تهران ترسناک باشد، صدایی است که حتی از طریق نامه‌های رسمی و غیررسمی تشکلهای دانشجویی باز هم به گوش کسی نمی‌رسد. به راستی دانشجوی دلش را به چه خوش کند؟ به حضوری که هیچگاه صورت نمی‌گیرد و صدایی که خفه می‌شود یا به پنج دقیقه‌ای که قبل‌تر صرفاً به مسئول تشکلهای می‌داند و حالا همان را هم دریغ می‌کنند؟ اشتباه نکنید شما مجوز حضور دانشجوی را لغو کردید، نه خفه کردن صدای او. شاید اگر حین بازگشت از مراسم، سری هم به سردر دانشگاه می‌زدید و در چشمانشان نگاه می‌کردید، متوجه نافرمانی تلاش‌هایتان برای خفه کردن صدایشان می‌شدید. وقتی حتی رییس دانشگاه همان که حرف از آزادی بیان و عقیده و عصر گفتمان می‌زند، به اسم ضدانقلاب بودن، تریبون را از دانشجوی می‌گیرد، پس انتظار فروش و جوشش را هم داشته باشید. وقتی صدای بیرون آمده از حلقوم‌ها را خفه کردید باید هم دانشجوی برای انجام رسالتش مقابل مجلس تحصن کند و صدایش را به گوش آقایان برساند. هرچند که این سال‌ها همه خوب یاد گرفتند چطور صداها را خفه کنند. صدای دانشجویانی که در جریان تصویب سند برجام، پشت دیوارهای مجلس شورای اسلامی به دنبال مدرس (ره) که جلوی قرارداد ۱۹۱۹ زمان بایستد، فریاد می‌کشیدند را که فراموش نکردید چطور



مهم‌ترین تریبون آن، یعنی خطبه نماز جمعه را از پرداختن به مسائلی که احتیاج اجتماع مسلمین نیست، نجات داد! به نظر نیازی به اثبات فاصله وضعیت کنونی نماز جمعه با تصویری که توسط انقلاب اسلامی ترسیم و وعده داده شده بود، نیست. روند نزولی کیفیت برپایی نماز جمعه‌ای که فرای فریضه بودن و رفع تکلیف، قرار بود به عنوان عبادتی سیاسی، انگیزه حرکت در نسبت با مسائل سیاسی روز را برای شرکت کنندگانش جهت‌دهی کند از تعداد نمازگزاران پیداست و نمی‌توان از تریبونی که توانایی حفظ مخاطبین خودش را هم نداشته است، انتظار بازسازی سرمایه اجتماعی نظام را داشت.

علی‌القاعده نهادی که باید پاسخگوی وضع کنونی نماز جمعه و ارائه‌دهنده راه حل و برنامه برای آن باشد، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه است، اما نه روندهای نظارتی این شورا شفاف و قابل

## تریبون مقدس

جایگاه نماز جمعه در هندسه‌ی اندیشه‌ی اسلامی

بیست و دوم اسفندماه ۱۳۷۲ به حکم رهبری، تشکیلات مرکزی ائمه جمعه وارد مرحله جدیدی شد و نه نفر از روحانیون منصوب ایشان با عنوان «شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه» این مسئولیت را به عهده گرفتند. شورایی که تشکیلات اداری خود را هم همان ابتدا از قم به تهران و جنب بیت مقام معظم رهبری منتقل کرد تا به عنوان نهادی سیاست‌گذار، مجری و ناظر بر عملکرد ائمه جمعه شروع به کار کند و وظیفه تصویب و تبیین ساختارهای مورد نیاز برای برپایی مطلوب «نماز جمعه» را عهده‌دار شده بود؛ فریضه‌ای که به عنوان یکی از جلوه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام، فرصت طرح هفتگی مسائل جامعه را فراهم می‌کند و انتظار می‌رفت به عنوان یکی از پایگاه‌های مردمی انقلاب اسلامی، بستری باشد برای تقویت نقش مردم در نظام اسلامی، افزایش اعتماد عمومی به نظام اسلامی، افزایش انسجام اجتماعی، ارتقای آگاهی سیاسی جامعه و گرد هم آوردن مسئولین و مردم و فرصتی برای تعامل آنها و طرح و حل مشکلات.

از مهم‌ترین ادعاهای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، بازگرداندن مسجد به جایگاه اصلی خود و تبدیل آن به محلی برای طرح‌ریزی مسائل سیاسی بوده است. همان مسجدی که به تعبیر امام خمینی (ره) لشکر مسلمین را راهی محل رزم می‌کند و باید

تنظیم و به تمام کشور اعلام می‌کند، انتظار تصور دیگری از شیوه حل مسائل کشور نمی‌توان داشت! سوال اینجاست که مگر امام جمعه (یک شخص) می‌تواند بدون حمایت هیچ بدنه اجتماعی ای که نسبت به فسادهای پیچیده آگاه باشد، در مقابل جریان‌های فساد بعضاً قانونی ایستادگی کند؟ و اما به فرض که این تصور از مشکلات جامعه و شیوه پیگیری آنها صحیح باشد و یک فرد با طی پروسه اداری بتواند مشکلات منطقه را یکی پس از دیگری حل کند. سوال دوم که احتمالاً ریشه اصلی اختلاف وضعیت کنونی نماز جمعه با آرمان اسلامی آن و تهی شدنش از معناست، این است که در این صورت اصلاح چه نیازی به برگزاری نماز جمعه و نمازگزاران آن است؟! آیا وظیفه امام جمعه (و در معنای عامش امام جامعه)، حل و پیگیری فساد است یا حساس کردن جامعه نسبت به مسائل پیرامونش و جریان سازی و هدایت این جریان؟ انتظار ما از حضور امام جمعه در جامعه اسلامی حل بی سروصدای مسائل است یا فعال کردن ظرفیت اجتماعی آن جامعه در مسیر حل مسائل؟ اگر تریبون نماز جمعه محل پرداختن به مسائل و ورودهای منطقه ای و فرصتی برای پاسخگو کردن و سوال ساختن نیست، چه کارکردی دارد؟ اگر نماز جمعه قرار است جریان ساز مطالبات باشد، پیگیری و طرحش نباید در همین تریبون باشد؟ هرچند با اصلاح این نگاه‌ها و امکان فراهم شدن فرصت دیالوگ با تصمیم‌سازان این امر هم مسائل مهم دیگری در اجرا وجود دارد که لازمه تحول در نماز جمعه است؛ از جمله همکاری شورای سیاست گذاری با نهادهای پژوهشی و همچنین سیاست گذار کشور و شکل دادن ساختاری ارتباطی با این نهادها جهت به‌روزرسانی تریبون‌ها و آگاه‌سازی ائمه جمعه از مسائل روز و راه حل‌های مطرح و ارائه الگوی ارتباط امام جمعه با نخبگان شهر جهت افزایش تسلط به شرایط و ظرفیت‌ها و همچنین استفاده شورا از ظرفیت نخبگان در فرایندهای نظارتی، اما آنچه که فعلاً مسأله اصلی است و تا حل نشود، شاهد هیچ تغییر اساسی ای در برپایی این فریضه نخواهیم بود، مطالبه و تصحیح نگاه شورای سیاست گذاری به رابطه مردم و حکومت در نظام اسلامی و نقش نماز جمعه در تحقق جمهوریت است!

بررسی است و نه اعضای آن ضرورتی جهت پاسخگویی در برابر موج های متعدد مطالبات می‌بینند (با توجه به ساختاری که پیش تر مطرح شد، بازرسی دفتر رهبری موظف به نظارت بر عملکرد این شورا است). معدود توضیحاتی که در خصوص رویکردهای این شورا منتشر می‌شود نیز نشان می‌دهد که نه تنها عزمی جهت رسیدگی به اصلی ترین نقد به وضع کنونی مبنی بر کلی‌گویی‌ها و تکرار مکررات گرد و بی ثمر نیست، بلکه رئیس شورای سیاست گذاری ائمه جمعه صراحتاً توصیه به همین رویکرد می‌کنند. یکی از مهم‌ترین وظایف ائمه جمعه استفاده از ظرفیت تریبون نماز جمعه جهت حساس کردن افکار عمومی نسبت به ریل‌های بی عدالتی و به میدان آوردن مردم در مسیر تحقق عدالت در جامعه اسلامی است اما علاوه بر این که اهمیتی به استفاده از این ظرفیت در شورای سیاست گذاری دیده نمی‌شود، برخی مطالبات منتشر شده اساساً جمهوریت نظام را که مستلزم نقش دادن به جمهور مردم است را زیر سوال می‌برد و نشان می‌دهد مسأله بیشتر از عدم پاسخگویی در برابر عملکرد و نداشتن برنامه یا اشکال در اجرای آن، اختلاف در پیش فرض‌هاست!

نسبت به صحبت‌های اخیر آقای حاج علی اکبری در خصوص مطلوبی که از حضور امام جمعه در برابر مشکلات منطقه ارائه دادند - و به نظر اگر این نگاه مسبب عمده مشکلات وضع فعلی نباشد، قطعاً ناجی آن هم نمی‌تواند باشد- دو سوال عمده می‌توان طرح کرد. اولاً ایشان اظهار داشتند که شخص امام جمعه بدون طرح مسائل منطقه در تریبون نماز جمعه، باید از طریق روندهای قانونی مسائل را پیگیری کند و ادعا کردند بسیاری از مسائل نیز به برکت حضور ائمه جمعه و به همین صورت حل شده است. شواهد دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد این نگاه نسبت به پیگیری و حل مسائل در شورا ریشه‌دار است و برای مثال سامانه ای جهت درج مشکلات منطقه توسط امام جمعه و اقداماتی که در آن راستا انجام داده است شکل گرفته است! شاید خطرناک ترین پیام صحبت‌های اخیر و ناامیدکننده ترین نکته، همین فاصله تصویر بزرگواران از وضعیت حل مشکلات جامعه با واقعیت آن است! البته از سازوکاری که به صورت تقویمی سرفصل برخی خطبه‌های نماز جمعه را

